

عوامل سیاسی خارجی تاثیرگذار بر فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن

فریده خاخی؛ عضو آکادمی رهبری زنان

چکیده

افغانستان نظام جمهوری را در برابر نظام های مؤرثی امارت و شاهی برگزید، که مردم افغانستان بتوانند ریاست کشور را با رأی مستقیم انتخاب کنند. نظام جمهوری بر آمده از کنفرانس بن پس از 20 سال علیرغم، حمایت مالی و نظامی جامعه جهانی و مصرف میلیارد ها دلار برای یک حکومت با ثبات و پایدار به دست طالبان سقوط کرد. از این رو این پرسش بوجود می آید که «چی عوامل در فروپاشی و ناکارآمدی نظام جمهوری در افغانستان پسا از کنفرانس بن مؤثر بوده اند؟» پژوهش حاضر نیز به منظور یافتن عوامل سیاسی خارجی مؤثر، که منجر به ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا بن شد؛ انجام یافته است. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق آمیخته ای که در بعد کمی، از طریق به دست آوردن آمار (پرسشنامه بسته ای از نوع خود ساخته محقق) از جامعه دانشگاهی و مدنی؛ و در بعد کیفی با روش توصیفی-تحلیلی در بخش عوامل خارجی مؤثر بر فروپاشی ترتیب شده است. روش تحقیق: مسئله یاد شده در چارچوب دولت های شکننده، ضعیف و نظریه مجموعه امنیتی واکاوی شده است. یافته های تحقیق نشان از دولت و نظام جمهوری ورشکسته در افغانستان داشت، که صرف نظر از داخلی و خارجی بودن دلایل و ایجاد آنها، قطعاً هیچ یک از آن ها به تنهایی نمی توانستند این حادثه یا تأثیرات گسترده آن (فروپاشی جمهوری پسا بن) را رقم بزنند. به همین دلیل، باید مجموعه این عوامل را در یک بسته دید و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت. اما در این مقاله صرفاً به بررسی عوامل خارجی می پردازیم.

کلید واژه ها: افغانستان، فروپاشی، عوامل خارجی، آمریکا، همسایه ها، سازمان ملل متحد

مقدمه

آنچه ما داشتیم جمهوری شریر و بی مسمی بود، جمهوری شریر و بی مسمی به جمهوری اطلاق می شود که با رفتارها و انحراف نخبگان سیاسی و حامیان بین المللی شان، از ارزش ها و اصول جمهوری خواهی مدنی منحرف شده باشد. اصطلاح «جمهوری» به منظور تحکیم قدرت سیاسی و منافع کوتاه مدت انتخاباتی مورد سوء استفاده قرار گرفت.

پژوهش حاضر، در صدد بررسی، عوامل سیاسی خارجی تأثیرگذار بر فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا کنفرانس بن است. بخشی بزرگ از ناهنجاری ها و نابسامانی های سیاسی و اجتماعی در این کشور با ضعف و ناتوانی دولت نسبتی وثیق پیدا می کند. شواهد تاریخی نشان داده اند که دولت در افغانستان بصورت پیوسته از اعمال حاکمیت تجربی، عاجز بوده و از ارائه خدمات و کالای اساسی از قبیلی «امنیت، عدالت، رفاه» ناتوان و ضعیف، ظاهر شده اند؛ دولت های به وجود آمده پس از یازدهم سپتامبر نیز از این امر مستثنا نبوده و سیاست های حمایتی جامعه بین المللی نیز نتوانسته بودند، گسستی در شکنندگی و ضعف دولت در این کشور به وجود آورد، بدین سان پرداختن به این مسئله، داری اهمیت و ضرورتی است.

با توجه به اینکه نظام جمهوری پسا بن به دخالت و نقشی مستقیم آمریکا با در نظر داشت اهداف اش و جامعه بین المللی شکل گرفت، و پیوسته مورد حمایت و متکی به آمریکا و کمک های خارجی بود. پس مبرهن است، زمانی که نظام از بطن جامعه سر بر نه آورد و به دخالت مستقیم و حمایت خارجی ها شکل گرفته باشد با قطع حمایت و کمک ها پایه های آن لرزان شده و به سوی فروپاشی گام بر میدارد. در ضمن قدرت های بزرگی فرا منطقه ای با توجه به سازوکار قدرت و منافع استراتژیک شان نقش در ثبات و بی ثباتی نظام دارند، وجود یک کشور ضعیف و یک نظام بی ثبات در افغانستان از نظر معمای امنیت (عبدالله خانی، 1389، 134-137) همواره به نفع همسایگان قوی و دارای اهداف استراتژیک می باشند، که از این رهگذر می تواند نقش در ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری داشته باشد.

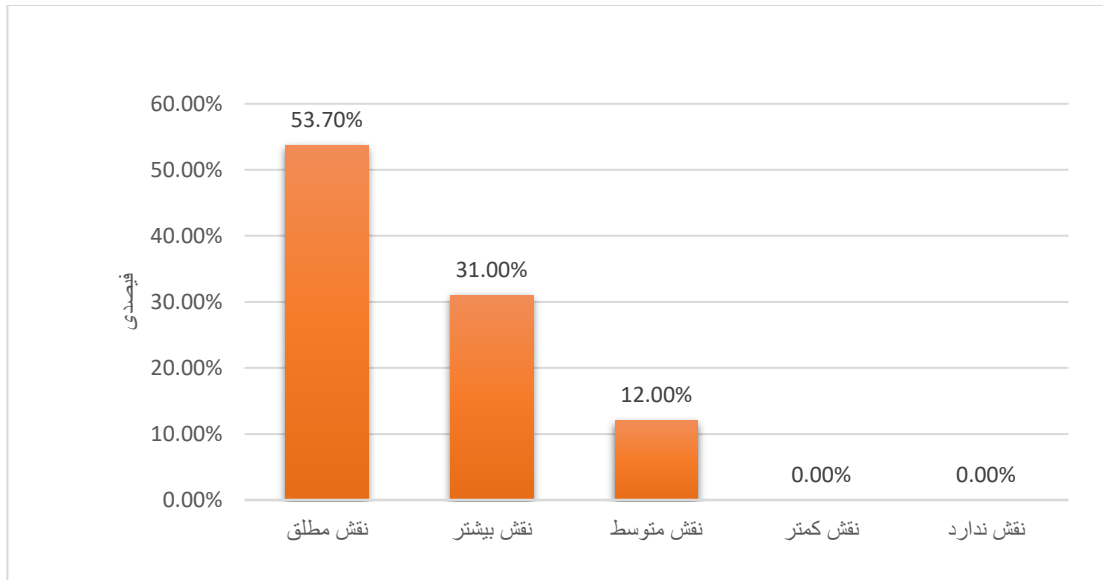
پژوهش حاضر، به بررسی عمیق، جامع و انسجام یافته ای عوامل خارجی سیاسی؛ تأثیرگذار بر فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان پسا کنفرانس بن پرداخته است. بر علاوه آن پژوهش حاضر را می توان از نخستین پژوهش های در خصوص فروپاشی نظام جمهوری سوم پسا پروسه بن با ساختار منظم علمی، دانست و آنچه این پژوهش را از پژوهش های دیگر متمایز می سازد، استفاده از داده های روش تحقیق آماری در کنار روش کیفی می باشد. قابل ذکر است که نقش عوامل داخلی را نمیشود انکار کرد اما در این مقاله با توجه به گستردگی عوامل داخلی مجال برای بررسی آنها نیست.

1 عوامل خارجی

یکی از عوامل تأثیر گذار بر ناکامی دولت افغانستان، مداخلات کشورهای خارجی به منظور توسعه نفوذ است؛ این کشور به گفته فردهالیدی به دلیل ضعف و فقر؛ همواره محلی برای دست اندازی دولت های منطقه و فرامنطقه بوده است. ناکارآمدی دولت در افغانستان و مواجهه آن با گسل های عمیق و بحران ساز امنیتی، ظرفیتی و مشروعیتی، زمینه دخالت خارجی ها را در امور داخلی افغانستان فراهم کرده. در نتیجه، این کشور همچنان ضعیف و عقب مانده، باقی نگه داشته شده است. در افغانستان، به احتمال بیش از هر کشوری دیگر در آسیا شاید به جسارت بتوان گفت در جهان مداخله صورت گرفته است. افغانستان از کشور هایی است که نظریه بوزان، یعنی ضعف دولت و مداخله خارجی در آن به طور کامل تطبیق شده است، طوریکه بوزان نیز میگوید «دول ضعیف، ممکن است در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت های بزرگ قرار بگیرند». تضعیف افغانستان به مثابه یک راهبرد از سوی قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای به کرات اعلام و دنبال شده است. قدرت های مداخله گر برای رسیدن به منافع خویش، همواره سعی کرده اند که این کشور را ضعیف باقی نگه دارند؛ از این رو گاه از منازعات درونی قدرت سود جسته اند و گاه از تعارض های هویتی-فرهنگی به منظور جلوگیری از وحدت و اقتدار ملی بهره گرفته اند؛ این تنها، کشور پاکستان نبود که در چهارچوب منطق ضیاءالحق، سیاست سرزمین سوخته را در افغانستان به اجرا گذاشت، چنانکه پیش از آن انگلیس و پس از آن، بسیاری از کشورهای دیگر در راستای تأمین منافع خود، افغانستان ضعیف را جز اولویت های سیاسی خود قرار داده اند (نور محمدی و دولت شاهی، 1397: 196-194).

1.1 نقش آمریکا

نمودار 1: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش آمریکا؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

بحران افغانستان با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک، پتروپلیتیک، ژئوکلچر و ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه و در کنار منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، مواجه با ترتیبات در سطوح مختلف است (خادمی و دیگران، 24:1398). به همین سبب است که بازیگران بین المللی و منطقه‌یی تلاش دارند، جهت نایل شدن بر اهداف استراتژیک خود، به طور مستقیم و یا با اتخاذ یک استراتژی خاص برای تأثیر گذاشتن به کشورهای رقیب به صورت غیرمستقیم، دستی و نفوذی در این کشور داشته باشد (فرهمند و دیگران، 17:1399).

آمریکا در افغانستان (و عراق)، جنگ را بُرد، رژیم‌های را سرنگون ساخت، القاعده را سرکوب کرد و تهدیدات تروریستی آن را فرو نشاند. اما درگیر جنگ فرسایشی و تحلیل توان استراتژیک شد. این عوامل موجب احیای مناظرات درباره چپستی کانون‌های تهدید و باز تعریف اولویت بندی مناطق و کشورها در سیاست خارجی آن کشور شد. سمت و سوی این مناظرات بر اساس این باور که آینده جهان نه در خاورمیانه بلکه در آسیا رقم خواهد خورد معطوف به «تمرکز بر آسیا» شد. این رهیافت در قالب باز موازنه‌سازی با هدف شکل دهی به آینده جهان از طریق نقش آفرینی مؤثر در نظم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک، در دولت اوباما رسمیت یافت. مقدمات اجرای این استراتژی در دوران ترامپ از طریق جدال تجاری با چین و پیمان آبراهام میان اعراب و اسرائیل تمهید شد. در نهایت، ترجمان استراتژی باز موازنه به کارکرد جدید سیاست خارجی آمریکا در خروج از افغانستان توسط بایدن نمود یافت (پورلک، 234:1400).

خروج از افغانستان بخشی از تغییرات زنجیروار در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است که میتوان آن را بازتاب استراتژی باز موازنه دانست. استراتژی که بر بسیج منابع در مناطق حیاتی جدید دلالت دارد، باز توزیع قدرت در نظام بین الملل، آمریکا را به تعریف منبع تهدید از تروریسم به هژمونیک گرایی قدرت‌ها و کانون تهدید آن عمدتاً از آسیای غربی به آسیای شرقی وا داشته است. افزون بر این روسیه به واسطه گسترش گرایی استراتژیک اروپا و ایران به دلیل فعال گرایی منطقه‌ای و هسته‌ای در خاورمیانه نیز چالش‌های هژمونی آمریکا محسوب میشوند. دلیل و هدف اصلی که آمریکا را به خروج از افغانستان برانگیخت، مواجهه موقعیت هژمونیک آن با افزایش نفوذ چین به عنوان بالاترین اولویت و سپس روسیه و در نهایت ایران بود (همان، 233).

واضح است که واشنگتن به ارزیابی پیامد های اقدام خود پرداخته و واقف بود، که افغانستان پسا اشغال یک کشور بی‌ثبات، بحران‌زده و حتی مستعد جنگ داخلی خواهد بود. در واقع، آمریکا با آگاهی از آسیب پذیری افغانستان و محیط منطقه‌ای به محاسبه استراتژیک از نتایج سیاست خود پرداخته بود. از این رو، میتوان گفت که واشنگتن مدیریت هرج و مرج بی‌ثباتی ناشی از خروج را از نظر دور نداشته بود.

خروج آمریکا از افغانستان به دو طریق به آمریکا فرصت رویارویی با رقبای هژمونیک در چند منطقه شامل آسیا، اروپا و خلیج فارس را میدهد. اول اینکه آمریکا از امکان انتقال منابع و امکانات خود از افغانستان به این مناطق به عنوان کانون‌های جدید تهدید برخوردار می‌گردد. دوم اینکه، بر چیده شدن چتر امنیتی آمریکا در افغانستان، به بی‌ثباتی و ناامنی در این سه محیط منطقه‌ای می‌انجامد و واشنگتن میتواند از آن جهت محدود شده استراتژیک سه قدرت منطقه‌ای بهره‌بردار و به موازنه سازی رقبا از راه دور دست یابد.

خروج آمریکا از افغانستان به آمریکا امکان تمرکز بر آسیا-پاسیفیک و بسیج منابع برای مقابله با چین را می‌دهد. بدون اینکه درگیر جنگی بی‌سر انجام شود. افغانستان بدون آمریکا بستر مناسبی برای موازنه چین از راه دور به شمار می‌آید، چرا که به درگیری داخلی و منطقه‌ای پکن منجر می‌شود. بر این اساس، خروج از افغانستان با این انگیزه به اجرا در آمده که چین هژمون شدگی در منطقه را بر اساس اصل هزینه-فایده بسیار پرهزینه بیابد. خلاء قدرت ژئوپلیتیک در افغانستان پسا آمریکا و تسری بی‌ثباتی‌ای ناشی از آن به حوزه نفوذ طبیعی روسیه، سبب میشود این کشور توسعه طلبی خود، از سوریه گرفته تا قطب شمال، را محدود ساخته و آسیای مرکزی را جدی بیگیرد. در نتیجه استراتژی کاهش مسؤلیتهای نظامی فرامرزی آمریکا در افغانستان به درگیر سازی استراتژیک اولیه در محیط پیرامونی می‌انجامد و آن را از اهداف

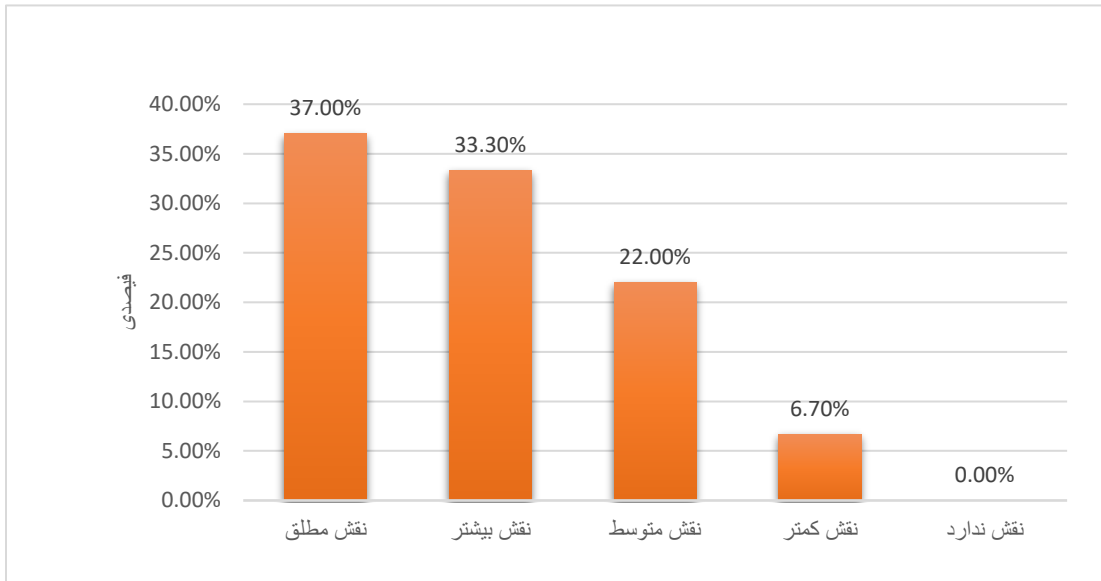
هژمونیک باز میدارد. واشنگتن به آگاهی تاریخی از جنگ شوروی در افغانستان در دهه 1980 و پیامدهای امنیتی آن برای مسکو، انتظار گسترش بی‌ثباتی و ناامنی از افغانستان به کشورهای آسیای مرکزی و تحریک مسلمانان قفقاز شمالی را دارد. خروج آمریکا، کاهش آسیب پذیری استراتژیک آمریکا در برابر ایران در خاک همسایه غربی خواهد بود. در تداوم این روند، آمریکا از افغانستان نیز خارج شده و ایران را در وضعیت معماگونه‌ای قرار داده است. از یک سو هدف استراتژیک ایران که همانا خروج آمریکا از سرزمین‌های همجوار است، تأمین شده و از سوی دیگر، افغانستان بی‌ثبات و آشوب زده تحت حاکمیت طالبان تهدید امنیتی بلند مدت برای ایران محسوب میشود. آمریکا با این نوع خروج، سناریوی بی‌ثباتی و بی‌نظمی هدفمند و هدایت شده در افغانستان را در دستور کار قرارداده است. افغانستان بی‌ثبات و فاقد حکومت مرکزی قوی، جبهه جدیدی از درگیری در مرزهای شرقی ایران می‌گشاید (همان، 241-251).

بدین ملحوظ هدف آمریکا از همان اول ساختن یا حمایت از حکومت و نظم دموکراتیک نبود، در 20 سال گذشته نیروهای فاسد و بی‌باور به ارزش‌های دموکراتیک را حمایت میکرد. این مضمون در دفاع بایدن در تخلیه افغانستان قابل مشاهده است که اذعان داشت «دول رقیب استراتژیک آمریکا، چین، و روسیه هستند که مایلند ایالات متحده میلیارد ها دلار از منابع خود را صرف ثبات سازی در افغانستان کند. نفع برنده گان اصلی جنگ فقط چین و روسیه هستند» (همان، 241). پس آمریکا در جهت منافع استراتژیک خود باکی از فروپاشی نظام جمهوری نداشت، هرچند خروج اش ذلیلانه بود.

فلهذا، ایجاد دفتر قطر در یک سال و نیم اخیر (1392) پروژه، صلح قطر براساس منافع ملی آمریکا و در راستای بهره برداری انتخاباتی آقای ترامپ، و مصالح کلان ژئوپولتیک آمریکا "مهندسی" گردیده بود. چنانکه آقای گلین دیوسیسی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا (1996) توضیح داد که، "آمریکا با اجرای قوانین شرعی در افغانستان مخالفتی ندارد، طالبان کهنه پرست اند، اما ضد آمریکایی نمی باشند" (سادات، 2021:43). همین بود؛ که آمریکا با امضای موافقت نامه دوحه با طالبان، پایان عمر جمهوریت و حکومت آقای غنی در افغانستان را مهر تأیید گذاشت.

2.1 نقش کشورهای همسایه

نمودار 2: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش کشور های همسایه؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

هر شش همسایه افغانستان به نوعی در بحران افغانستان دخیل بودند اما دخالت آنها با شدت و ضعف همراه بوده است. در حالی که پاکستان و ایران در صف مقدم جبهه قرار داشتند. چین، هند، روسیه و کشور های آسیای مرکزی محتاطانه نظاره گر اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمانی، مداخلات آنها شدت یا ضعف پیدا می کرد.

اهداف چهارگانه پاکستان از جنبه ژئوپولتیکی به ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن خط مرزی، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان منتهی شده است. از نظر ژئوکلچری، حمایت از قومیت خاص (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی گرایی متعصب) مدنظر می باشد. از جنبه ژئواستراتژیکی، دسترسی مستقیم به منطقه آسیا مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و تحت تأثیر قرارداد رابو و ایران و پاکستان در بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازار کالا های مصرفی و بهره برداری از بنادر کراچی و گوادر در رقابت با بنادر چابهار و بندر عباس ایران، مدنظر قرار گرفته است. با توجه به اهداف یاد شده پاکستان تنها وقتی به اهداف اش می رسد که یک دولت هم پیمان در افغانستان حاکم باشد. همیشه مراقب بوده تا دولت مقتدر در کابل سر کار نیاید؛ زیرا دولت مقتدر می تواند منافع پاکستان را به خطر بیندازد و آتش اختلافات

دیرینه را روشن کند؛ پاکستان همواره در پی تأمین منافع خویش در افغانستان بوده که خط دیورند و مسأله پشتونستان یکی از این منافع است. این کشور همواره از اتحاد گروه‌های افغان و اقتدار حکومت ملی توسط هر قومی هراس دارد.

افغانستان جنگ زده با اقتصادی ورشکسته و حکومت ضعیف به پاکستان کمک می‌کند تا به اوضاع افغانستان مسلط باشد و نگذارد رهبران و سیاستمداران افغانستان در فکر پشتونستان باشند. هر چه افغانستان به سمت تشدید ناامنی پیش رود، به همان نسبت این کشور امن تر خواهد شد. بر اساس این فرضیه سرویس اطلاعاتی پاکستان با حمایت برخی از کشورهای عربی چون عربستان، امارت و کویت، از جریان بی‌ثبات سازی در افغانستان حمایت می‌کرد (آقا جری و کریمی، 1394: 5-8).

به علاوه آن، طرف افغانستان هم نتوانست موازنه منطقه‌ای خوب را ایجاد کند، هند برای تغییر دادن موازنه منطقه ای در جنوب آسیا، تلاش کرد که افغانستان را در حوزه نفوذ خود بیاورد یا هم این کشور را همسو با خود کند. در چنین وضعیتی افغانستان خواسته یا نخواست به سمت هند گرایش داشت و این موضوع باعث میشد تا پاکستان از این ناحیه احساس تهدید کند. همین موضوع پاکستان را وا می‌داشت تا دست به موازنه بزند. دولت پاکستان برای موازنه کردن با هند و تغییر موازنه به نفع خود اش به سمت گروه‌های مخالف دولت می‌رفت. ماحصل این نزدیک شدن با هند و دوری جستن از پاکستان، ناامنی و بی‌ثباتی بیشتر در افغانستان بود (مولایی، 1400: اطلاعات روز). این همان چیزی است که بوزان آن را تئوریزه کرده است؛ دول خارجی به جناح‌های درگیر کشمکش داخلی کمک می‌کنند (نورمحمدی و دولت‌شاهی، 1397: 196).

همچنین، بیان سخنان ناسنجیده از طرف دولت مداران و تیم آقای غنی در رابطه به حمایت گروه‌های تجزیه طلب پاکستان، جنبش تحفظ پشتون و خط دیورند، که گاهی حتی پاکستان را تهدید به حمله نظامی میکردند. این دشمنی تراشی‌های بی‌موجب و سخنرانی‌های ناشیانه سبب شد تا نگرانی‌های امنیتی طرف بیشتر شود. این موضوع به شکل‌گیری معمای امنیتی میان افغانستان و پاکستان کمک کرد که در آخر افغانستان بازنده میدان بود. و ضربه نهایی را بر پیکر دولت آقای غنی وارد کرد.

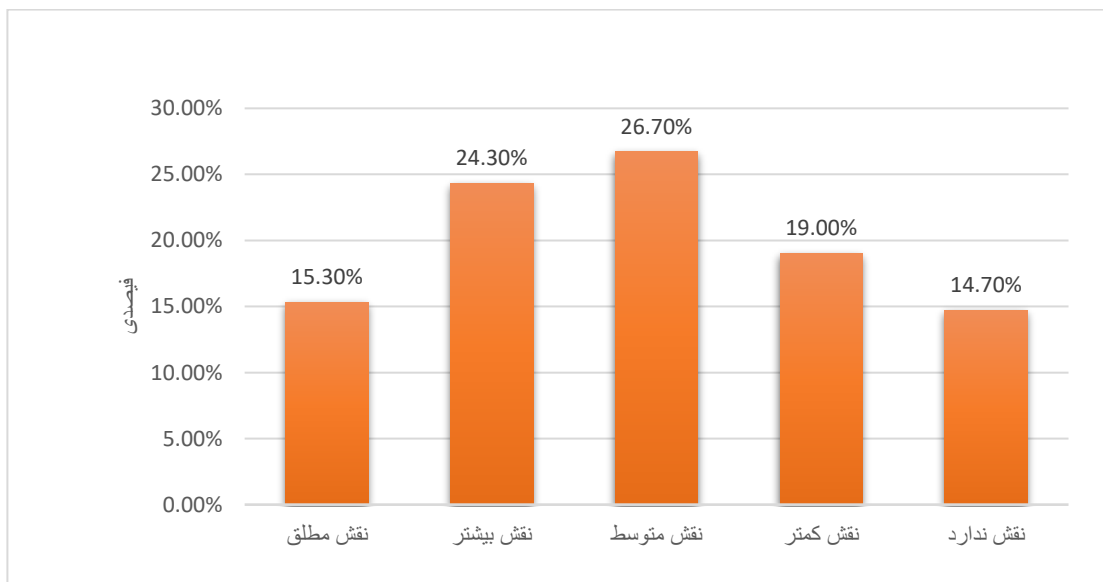
حکومت آقای غنی و خود وی روی مسأله کنترل آب‌های افغانستان مبالغه بیش از حد کردند و یک مسأله غیر امنیتی را امنیتی ساختند. ایران که نگران آب در مناطق شرقی خود بود، از فروپاشی نظام جمهوری و حکومت غنی که حاضر نبود روی آب هیرمند گفتگو کند استقبال کرد (مولایی، 1399: اطلاعات روز). در کنار آن بعد از شکست القاعده و طالبان، آمریکا در آن زمان خاک افغانستان را ترک نکرد. تداوم حضور آمریکا در افغانستان باعث نگرانی ایران، روسیه و چین گردید. آمریکا ورود اش به افغانستان را مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی عنوان کرده بود. اما این حضور نه تنها منجر به محو تروریسم و

افراط گرایی نشد. بل منجر به افزایش آن گردید. مثلاً در سال 2001 در افغانستان القاعده فعال بود، در حالیکه نظر به اطلاعات نهاد های امنیتی حکومت جمهوری 21 گروه تروریستی در افغانستان فعالیت می کردند. با حضور نیروهای خارجی، فعالیت این همه گروه های تروریستی به شمول شاخه خراسان داعش، سبب نگرانی بیشتر کشورهای منطقه شده بود، روسیه، چین و ایران فکر میکرد، کشورهای که در افغانستان حضور نظامی دارند برای بی ثباتی کشورهای منطقه، داعش را چاق کرده است. و به کرات کشورهای خارجی را که در افغانستان حضور نظامی داشتند؛ به حمایت از داعش متهم کرده بودند. فعالیت شاخه خراسان داعش در افغانستان برای تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور های مثل ایران، روسیه، چین و کشورهای آسیای میانه تهدید جدی بود. کشورهای منطقه به دلیل وابسته بودن دولت افغانستان به آمریکا و ناتو؛ برای تأسیس امنیت مرز های خود به حمایت و همکاری امارت اسلامی شتافتند.

روسیه، چین و ایران با توجه به حضور نیروهای خارجی در افغانستان و بر اساس منطق "از بدتر بد را انتخاب کن و دشمن، دشمن، دوست من است" به جای مداخله مستقیم، امارت اسلامی را علیه داعش حمایت کردند. مبارزه امارت اسلامی علیه داعش و حمایت کشورهای منطقه از آنها، از یک طرف طالبان را در ساحه جنگ قدرتمند ساخت و از طرف دیگر برای آنها مشروعیت بین المللی داد (دولتیار، 2020:493).

3.1 نقش عدم کارکرد صحیح سازمان ملل متحد

نمودار 3: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش عدم کارکرد صحیح سازمان ملل متحد؛



علت انتخاب این فیصدی را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

بعد از سرنگونی نظام امارت اسلامی (اول) سازمان ملل متحد در افغانستان حضوری گسترده یافت و این سازمان وظایف حساسی را برای ایجاد سیستم اداری، ساختار سیاسی، تدویر لویه جرگه، تأمین نظم و امنیت، بازسازی، جلب مساعدتهای مالی و برگزاری انتخابات به عهده گرفت. اما سازمان ملل به عنوان یک ارکان مستقل نتوانست که وظایف محوله خویش را در قبال افغانستان که در فوق ذکر گردید به درستی و بدون دخالت کشورهای قدرتمند انجام دهد. این سازمان از مسیر اصلی خود که بازسازی بود، تغییر جهت داده بود. از آنجا که رهبری هماهنگی کمک های جامعه جهانی را در افغانستان داشت. باید بیشتر این کمک ها را در راستای بازسازی، به کار گماری افغان ها که اکثریت بیکار در افغانستان وجود داشت، به مصرف می رساند. اما این مصارف بیشتر شکل نمایشی را به خود داشت. نه یک بازسازی واقعی بل بیشتر کمک های مالی حیف و میل دونار های خارجی و تیم حاکم گردید (نوری، 1393). به این دلیل همواره از نقش جامعه جهانی در خصوص ضعف نظارت جدی از روند سیاسی پس از توافقات بُن و کمرنگ شدن تفاهم جامعه جهانی به خصوص کشورهای منطقه در امور افغانستان یاد میشود.

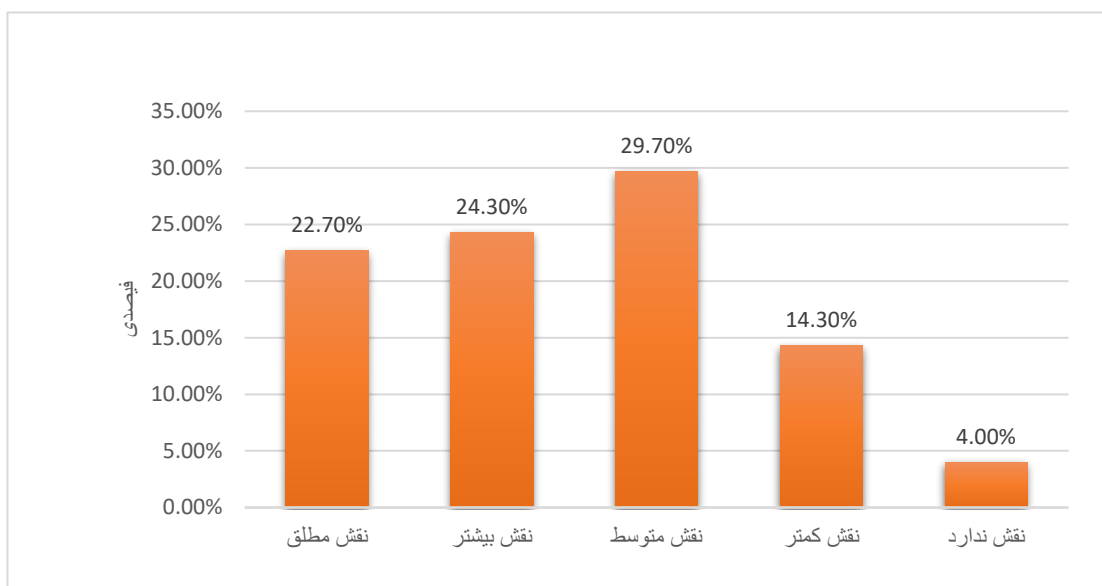
با توجه به اینکه، در منازعه افغانستان سه حلقه شامل دولت و طالبان، مداخله کشورهای منطقه و نقش آفرینی بازیگران بین المللی قابل بررسی بود. این سازمان می توانست به عنوان میانجی صلح با ایجاد هماهنگی بین هر سه جهت ذینفع در جنگ، راه بیرون رفت از اختلافات را جستجو و در جهت ایجاد و تعریف مکانیسم عبور از این شرایط طرح جامعی را تدوین کند. و برای اجرایی شدن آن از اهرم های معتبر شورای امنیت سازمان ملل متحد بهره جوید. که چنین کاری را نکرد، طوریکه بارنت روبین افغانستان شناس آمریکایی به این باور است که نشست بُن شکل «مشروعیت دوگانه» را باز آفرینی کرد. روبین به وضوح به تضاد روند دولت سازی جامعه جهانی اشاره میکند. او میگوید یکی از اهداف روند دولت سازی حساب ده کردن رهبری سیاسی جامعه است. اما اقدامات جامعه جهانی در عین زمان همین روند را صدمه می زند، او می نویسد: روند دولت سازی مشروعیت خودش را از قطع نامه شورای امنیت سازمان ملل متحد و موافقت نامه سیاسی بُن که زیر نظر سازمان ملل متحد به دست آمد می گیرد. موافقت نامه بُن در واقع نقشه راهی است که بر مبنای آن باید مشروعیت حکومت مؤقت افزایش یابد و پس از آن یک حکومت منتخب مبتنی بر قانون اساسی به میان آید و کل این روند به حمایت جامعه جهانی انجام شود. سازمان ملل متحد، کشورهای که در افغانستان سرباز داشتند. کشورهای کمک کننده و در مجموع جامعه جهانی تلاش کردند که این روند را به گونه ای حمایت کند که با معیار های جهانی حقوق بشر و منافع کلیدی کشورهای خارجی در تضاد نباشد (صدر، 1397:86).

در کل، در پایان جنگ سرد سازمان ملل متحد عملاً تحت تسلط یک ابر قدرت قرار گرفت، که همین موضوع با فلسفه وجودی این سازمان نه تنها در تناقض است که به مهمترین معضل این سازمان در حال حاضر نیز تبدیل شده است. به

گونه ای که با صدور قطعنامه از سوی شورای امنیت در سال 2001 میلادی مبنی بر حمله به افغانستان توسط نیروهای نظامی آمریکا و هم پیمانانش نظیر ناتو و اشغال این کشور برای مدت 20 سال را میتوان از نمونه های ضعف و معضلات ساختاری و وابستگی ماهوی این سازمان در حل و فصل بحران ها از جمله بحران افغانستان بر شمرد (روانستان و شفيعی، 1401:46). و عملکرد این سازمان موجب مشروعیت بخشی به خواست قدرت های بزرگ در اشغالگری و تحرکات آنها در برابر مخالفت های جهان بوده، که از این رهگذر بی تأثیر در فروپاشی نظام جمهوری نبود.

4.1 متکی بودن افغانستان به کمک های جهانی

نمودار 4: در صد پاسخ های نمونه آماری به سوال نقش متکی بودن افغانستان به کمک های جهانی؛



علت انتخاب این فیصدي را از سوی پاسخگویان به شرح ذیل میتوان بیان نمود

با وجود کمک های گسترده جهانی در کشورهای توسعه نیافته، نه تنها موفقیت این کمک ها در پروسه صلح ناچیز ارزیابی شده است. بلکه در یکی از موارد کمک های جهانی فکتور اصلی فساد، ضعف حکومت داری، منازعه و وابستگی اقتصادی بوده است. ارزیابی های متعدد در مورد مؤثریت کمک های جهانی در کشورهای جنوب، نشان از شکست سهم گین کمک های جهانی برای رسیدن به اهداف توسعه دارد. فساد، ناامنی، استبداد و دزدی های سازمان یافته در کشورهای جنوب که بر خاسته از کمک های جهانی را به یأس و سرخورده گی مبدل کرده است. این یأس، سرخورده گی و نا امیدي در مواردی به خشم، نا آرامی و آشوب های سیاسی در کشور های دریافت کننده کمک منتهی شده است.

مهم ترین انتقادات در مورد کمک های جامعه جهانی را در چند محور مشخص مطرح می کنیم. اول انتقادات گسترده در مورد انگیزه های پیچیده ای سیاسی و اقتصادی در عقب کمک های خارجی مطرح است. انگیزه ارسال کمک به کشورهای کمک کننده به شدت تحت تأثیر فضای سیاسی و تصمیم گیری سیاسی در کشورهای کمک کننده است. شواهد مختلف وجود دارد مبنی بر اینکه که آمریکا و غرب برای افزایش دوستان سیاسی شان در کشورهای جنوب معمولاً از ابزار کمک های خارجی استفاده می کنند، در خیلی از موارد این کمک ها آگاهانه به فاسد ترین افراد و مقامات سیاسی انتقال یافته است. باید در نظر داشته باشیم که چنین انتقادی در مورد سازمان های اقتصادی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز وجود دارد. دوم، از دید اقتصاددانان، در کشورهای جنوب، کمک های خارجی جایگزین ضعیف، برای انجام اصلاحات بنیادین در ساختار نا عادلانه اقتصاد بین المللی است. بر مبنای این طرز تلقی، کشورهای توسعه یافته به جای اصلاح ساختار نا عادلانه اقتصاد بین المللی که عمدتاً به ضرر کشورهای جنوب طراحی شده است. اقدام به کمک های مالی به کشورهای توسعه نیافته می کنند تا موج انتقادات در مورد نظام اقتصادی جهانی را کاهش دهند، سوم کمک های خارجی در اکثر موارد یک فکتور عمده فساد، ناامنی، تضعیف صادرات و ضعف حکومت داری در کشورهای جنوب بوده است. چهارم، کمک جامعه جهانی، کشورهای توسعه نیافته را از انجام اصلاحات ساختاری که منجر به تقویت ظرفیت اقتصادی میشود باز داشته و زمینه را برای افزایش وابستگی اقتصادی این کشورها فراهم می سازد.

با این توضیح اقتصاد افغانستان، دست کم طی دو صد سال اخیر، در نظام های مختلف، وابسته به کمک های بیرونی و عمدتاً ابر قدرت ها بوده است، نظام پسا بُن که بر ویرانه های کشوری فروپاشیده بنا شد؛ در حدود 90 درصد مخارج نظامی و غیر نظامی اش وابسته به کمک های ناتو سازمان های بین المللی بود. این اقتصادی، مبنی بر کمک های خارجی در نقطه مقابل اقتصاد درون زا مبتنی بر تولید عمل می کرد. در این اقتصاد، لایه های مختلف اجتماع، به ویژه 75 درصد جمعیت روستا نشین افغانستان، هیچ نقش نداشتند و پول از بالا در دستان شبکه های سیاسی و زعمای فاسد قرار می گرفت و هیچ مکانیزم شفاف و نهادینه شده ای برای پاسخگویی وجود نداشت. در مقابل فشار و تقاضای مدنی معناداری هم برای وارد کردن سیستم به پاسخگویی، در مردم شکل نگرفت (آرین، 1401:7).

مهمتر از همه، کمک های جامعه جهانی، تلاش در راستای انجام اصلاحات بنیادین در بروکراسی و ساختار های اقتصادی و سیاسی را از اولویت کاری دولت خارج ساخت. دلیل این امر در دو مسأله نهفته بود، اولاً، منابع مالی مورد نیاز دولت از مجرای کمک های جامعه جهانی به دست می آمد. و این مسأله برنامه ریزی، تلاش و ضرورت طرح برنامه عمل در جهت تقویت ظرفیت اقتصادی داخلی و ضرورت نهاد سازی را از دستور کار اصلی دولت بیرون کرد. ثانیاً، تصور سیاست گذران اقتصادی مبتنی بر این مسأله بود که کمک های جهانی، عامل اصلی توسعه به شمار می رود. در حالی که عوامل اصلی

توسعه اقتصادی تمرکز بنیادین بالای تقویت سکتور خصوصی، انجام اصلاحات ساختاری در بروکراسی، تمرکز بالای توسعه روستایی و مدیریت سالم اقتصادی می باشد و نقش کمک های جهانی تنها تکمیل کننده روند توسعه اقتصادی به شمار می رود.

دولت های روی کار آمده در افغانستان نیز بر روی یک استراتژی خروج مناسب از این وضعیت و جایگزین های محتمل، برای توسعه پایدار تمرکز نکرد، آقای غنی هم اعتماد بر آمریکا را مهمترین عامل سرنگونی دولت خود خواند،¹ طوریکه میزان بالای وابستگی حکومت اشرف غنی به آمریکا زمانی به همه آشکار شد که مقام های ارشد دولت پیشین پس از خروج نظامی آمریکا و ناتو در حالی سر درگمی و بی نظمی قرار گرفتند و نتوانستند تنها چند روز به طور مؤقت دفاع مستقل از کشور کنند. از نیروهای امنیتی، انگیزه و توانایی جنگی ارتش ملی یک شبه نابود شد و به طور معما گونه ای ارتش افغانستان از هم پاشید. رهبران دولت پس از این که اطلاع دقیقی حاصل کردند که آمریکایی ها به طور قطعی تمایل به حضور بیشتر در افغانستان ندارند؛ از کشور فرار کردند در پی آن نهایتاً دولت افغانستان سقوط کرد (قیومی، 1401). بدین ترتیب وابستگی به کمک های جهانی نقش خود را در فروپاشی ایفا کرد.

نتیجه گیری

نظام جمهوری بر آمده از کنفرانس بن در افغانستان؛ پس از 20 سال حکومت، علیرغم حمایت مالی و نظامی جامعه جهانی و ناتو با مصرف کردن میلیارد ها دلار، برای ایجاد یک حکومت با ثبات و پایدار به دست طالبان سقوط کرد. و تمام نهادها و ارگان های حکومتی از جمله ارتش و پلیس افغانستان فروپاشید.

فروپاشی سریع نظام جمهوری و نوین افغانستان برای مردم و کارشناسان غیر منتظره بوده، به همین دلیل تحقیق حاضر در چارچوب نظریه دولت های ورشکسته و فروپاشیده، و نظریه مجموعه امنیتی به دنبال واکاوی عوامل ناکامی و فروپاشی نظام جمهوری پسا بن؛ در بخش نظری و عوامل مؤثر خارجی بر فروپاشی، با استفاده از داده های کمی و کیفی است.

¹ نگاه کنید به: خالد خسرو، روایت یک فروپاشی؛ چرا اشرف غنی به دنبال مقصر خارجی می گردد.

با توجه به اینکه بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای تلاش دارند، جهت نایل شدن به اهداف استراتژیک خود، به طور مستقیم و اتخاذ استراتژی‌های خاص برای تأثیر گذاشتن به کشورهای رقیب به صورت غیر مستقیم، دستی و نفوذ در این کشور همواره داشته باشند از این لحاظ آمریکا به عنوان بزرگترین حامی جمهوری پسا بن بخاطر اهداف خودش با امضا توافق‌نامه دوحه فروپاشی نظام جمهوری را تسریع کرد.

خروج از افغانستان بخشی از تغییرات زنجیروار در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است که میتوان آن را بازتاب استراتژی باز موازنه دانست. استراتژی که بر بسیج منابع در مناطق حیاتی جدید دلالت دارد، باز توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، آمریکا را به تعریف منبع تهدید از تروریسم به هژمونیک‌گرایی قدرت‌ها و کانون تهدید آن عمدتاً از آسیای غربی به آسیای شرقی وا داشته است. افزون بر این روسیه به واسطه گسترش‌گرایی استراتژیک اروپا و ایران به دلیل فعال‌گرایی منطقه‌ای و هسته‌ای در خاورمیانه نیز چالش‌های هژمونی آمریکا محسوب میشوند. دلیل و هدف اصلی که آمریکا را به خروج از افغانستان برانگیخت، مواجهه موقعیت هژمونیک آن با افزایش نفوذ چین به عنوان بالاترین اولویت و سپس روسیه و در نهایت ایران بود.

هر شش همسایه افغانستان به نوعی در بحران افغانستان دخیل بودند اما دخالت آنها با شدت و ضعف همراه بوده است. با توجه به معمای امنیتی، هیچ دولت دوست ندارد که همسایه‌اش قوی باشد و همواره سعی میکند دولت همسایه را ضعیف نگه دارد (عبداله خانی، 1389: 69-78). که کارکرد کشورهای منطقه و همسایه در قبال افغانستان همواره همین بوده است، پس با توجه به این منافع شان را در فروپاشی نظام جمهوری چنانکه متذکر شدیم دیدند.

در حالی که پاکستان و ایران در صف مقدم جبهه قرار داشتند. چین، هند، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی محتاطانه نظاره‌گر اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمانی، مداخلات آنها شدت یا ضعف پیدا می‌کرد. به ویژه فعالیت شاخه خراسان داعش در افغانستان برای تمامیت ارضی و امنیت ملی کشورهای مثل ایران، روسیه، چین و کشورهای آسیای میانه تهدید جدی بود. کشورهای منطقه به دلیل وابسته بودن دولت افغانستان به آمریکا و ناتو؛ برای تأسیس امنیت مرزهای خود به حمایت و همکاری امارت اسلامی شتافتند.

سازمان ملل متحد از مسیر اصلی خود که بازسازی بود، تغییر جهت داده بود. از آنجا که رهبری هماهنگی کمک‌های جامعه جهانی را در افغانستان داشت. باید بیشتر این کمک‌ها را در راستای بازسازی کشور به مصرف می‌رساند اما این مصارف بیشتر شکل نمایشی را به خود داشت. نه یک بازسازی واقعی بل بیشتر کمک‌های مالی حیف و میل دونا‌های خارجی و

تیم حاکم گردید. به این دلیل همواره از نقش جامعه جهانی در خصوص ضعف نظارت جدی از روند سیاسی پس از توافقات بُن و کمرنگ شدن تفاهم جامعه جهانی به خصوص کشورهای منطقه در امور افغانستان یاد میشود.

کمک‌های جامعه جهانی، تلاش در راستای انجام اصلاحات بنیادین در بروکراسی و ساختارهای اقتصادی و سیاسی را از اولویت کاری دولت خارج ساخت. دلیل این امر در دو مسأله نهفته بود، اولاً، منابع مالی مورد نیاز دولت از مجرای کمک‌های جامعه جهانی به دست می‌آمد. و این مسأله برنامه ریزی، تلاش و ضرورت طرح برنامه عمل در جهت تقویت ظرفیت اقتصادی داخلی و ضرورت نهاد سازی را از دستور کار اصلی دولت بیرون کرد. ثانیاً، تصور سیاست‌گذاران اقتصادی مبتنی بر این مسأله بود که کمک‌های جهانی، عامل اصلی توسعه به شمار می‌رود. در حالی که عوامل اصلی توسعه اقتصادی تمرکز بنیادین بالای تقویت سکنتور خصوصی، انجام اصلاحات ساختاری در بروکراسی، تمرکز بالای توسعه روستایی و مدیریت سالم اقتصادی می‌باشد و نقش کمک‌های جهانی تنها تکمیل‌کننده روند توسعه اقتصادی به شمار می‌رود.

در بررسی دلایل بروز این اتفاق و برای نیل به نتیجه نزدیک به واقعیت باید مجموعه‌ای عوامل داخلی و خارجی را در در یک بسته دید و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت (از پی افگندن این نظام در کنفرانس بُن در دسامبر سال 2001 آغاز و تا 15 اگست سال 2020 که سبب ختم نظام جمهوری شد). صرف نظر از داخلی و خارجی بودن این دلایل و ایجاد آنها، قطعاً هیچ یک از این دلایل به تنهایی نمی‌توانست این حادثه یا تأثیرات گسترده آن را رقم زند.

منابع

- 1- آربین بصیر(1400)، چرا نظام جمهوری در افغانستان فروپاشید؟، فصلنامه سیاسی نظری، شماره 5.
- 2- آقا جری، محمد جواد؛ کریمی، مرتضی(1394)، نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان.
- 3- اصولی، ذکریا(1401)، موافقت نامه دوحه میان گروه طالبان و ایالات متحده آمریکا، کابل: چاپ اول.
- 3- اندیشمند، محمد اکرام(2003)، آمریکا در افغانستان، کابل: انتشارات میوند.
- 4- پورلک، فاطمه سلیمانی(1400)، خروج آمریکا ز افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه، فصلنامه علمی رهیافت سیاسی و بین المللی، دوره 13، شماره 2.
- 5- شیخ نشین، ارسلان قربانی؛ فاردقی، محمود باهوش(1394)، سیاست های رؤسای جمهور آمریکا پس از 11 سپتامبر و صلح سازی در افغانستان، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره 16.
- 6- تمنا، فرامرز(1387)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران: پژوهشکده- مطالعات راهبردی.
- 7- روانستان، آرزو؛ شفیعی، نوذر(1401)، تحلیل عملکرد سازمان ملل متحد در بحران افغانستان "1979-2021" اقدامات حقوقی و سیاسی، فصلنامه مطالعات آسیایی مرکزی و قفقاز، سال 28، شماره 117.
- 8- طنین، داوود(1400) چرا نظام دموکراسی در افغانستان فروپاشید؟ آسیب شناسی زوال برق آسای دموکراسی نوپای افغانستان، روزنامه: هشت صبح.
- 9- دولتیار، احمد خان(2020)، فاکتور های به قدرت رسیدن مجدد طالبان و آینده افغانستان، فصلنامه ، تحقیقات منطقه ای.
- 10- سادات، میر عبدالواحد(2021)، "قرارداد قطر" صلح سا سراب، اروپا: ناشر، نشرات انجمن حقوقدانان افغان در اروپا.
- 11- صدر، عمر(1399)، جمهوری و دشمنان آن وضعیت جمهوری در افغانستان، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- 12- صدر، عمر(1397)، حل سیاسی منازعه افغانستان؛ الگوهای مختلف، مترجم: فردوس، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- 13- نور محمدی، مرتضی؛ دولتشاهی، محمد عارف فصیحی(1397)، تبیین عوامل مؤثر بر ناکامی دولت در افغانستان پسا طالبان در رهنمود نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای، دو فصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره 7، شماره 1.
- 14- نوری، رامش(1392)، نقد کارکرد سازمان ملل متحد در افغانستان با رویکرد رئالیستی، خراسان زمین.
- 15- مشیزاده، حمیرا؛ عارفی، مهدی(1400)، چرخش در سیاست خارجی افغانستان در دوره اشرف غنی؛ رویکرد ادراکی، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره 14، شماره 2.

16- مبارزه، عبدالحمید(1390)، تحلیل سیاست خارجی افغانستان از احمد شاه بابای درانی تا حامد کرزی، کابل:انتشارات میوند.

17- مولایی، علی سجاد(1399)، چرا دستگاه دیپلماسی افغانستان نا کارآمد است؟، روزنامه: هشت صبح.

18- مولایی، علی سجاد(1401)، دشمن تراشی و سیاست خارجی افغانستان، مطالعه موردی حکومت اشرف غنی، روزنامه: اطلاعات روز.

19- فرهمند، نصیر احمد؛ رامیار، سید جواد؛ فقیری، سید محمد و دیگران(1399)، موانع دموکراسی در افغانستان، گروه تحقیق شورای متخصصان هرات: ناشر، سناره نقره ای.

20- قیومی، محمد داوود(1401)، روایت یک فروپاشی بزرگ: افغانستان چگونه به دست طالبان افتاد؟، روزنامه: هشت صبح.